

موقعیت پناهگاه‌ها یا گریزگاه‌های امن منطقه سکونت خود (مثلا پارک‌ها یا سوله‌ها) را برای مواقع بحرانی شناسایی کنید.

**داستان زندگی یک پستیچی**

«بت پستیچی» یکی از معروف‌ترین شخصیت‌های کارتون‌های دهه شصتی‌هاست. پستیچی مهربانی که همیشه مشکلات مردم محله را حل می‌کرد و مردم هم او را دوست داشتند. در حالی که شغل پستیچی هانمادار تباطات مردم و صلح است چندان مورد توجه سازنده برنامه‌های تلویزیونی و سینمایی در ایران قرار نمی‌گیرد و ظاهر آخرین بار تنها فیلم ترسناک پستیچی ۳ بار در نمی‌زند به این شغل شریف اشاره کرد اما در زانو وحشت! با این حال همزمان با فرار سیدین روز جهانی پست، نمایش رادیویی «پستیچی مهربان» را از رادیو نمایش گوش دهید اگر نمی‌دانید که پستیچی‌ها چقدر در زندگی مردم نقش مهمی دارند و برای کارشان چقدر سختی می‌کشند داستان زندگی یک پستیچی را ساعت ۱۸:۳۰ دقیقه امروز از رادیو نمایش بشنوید.

گفت‌وگو با قدیمی‌ترین پستیچی پایتخت به بهانه روز جهانی پست

# نامه‌رسان عاشقانه‌های تهران

رساندن نامه‌رزمنده‌هایی که به جبهه جنگ رفته بودند جزو بهترین دوران کاری‌ام بود  
 ماموران ساواک نامه‌ها را قبل از رساندن به دست گیرنده می‌خواندند، اما من دورشان زدم



به ناز مقدسی | نعمت‌الله پاکدامن، پستیچی قدیمی محله‌های جنوبی تهران با آن موتور دنده‌ای قدیمی‌اش ۲۸ سال تمام روزی ۲۵۰ تا ۳۰۰ نامه و روزنامه را به دست گیرنده‌ها رسانده و پایه پای تک مردم نواب و سلسبیل زندگی را تجربه کرده است. او سردی و گرمی زیادی را در دوران کاری‌اش چشیده و با درایت و صداقت خیلی از ماجراهای سخت زندگی‌اش را حل کرده، از دخالت‌های ساواک در کار پستیچی‌ها که مجبورشان می‌کرد تا قبل از رساندن نامه‌ها، آنها را باز کنند تا وقتی که برای حفاظت از مردم راهکار خطرناکی به ذهنش رسید. پاکدامن حالا سال‌هاست که بازنشسته شده اما خاطرات روزهای کاری‌اش را در ذهنش حک کرده و قرار است تمام خاطراتش را در قالب یک کتاب بنویسد و به چاپ برساند. او که طبع لطیفی برای سرودن شعر دارد شعرهای زیادی در وصف پستیچی‌ها و کارش سروده که چند بیت از آنها را در پاسخ به سوال‌های مصاحبه، خواهیم خواند. بنابراین به مناسبت روز جهانی پست، پای حرف‌های پستیچی قدیمی تهران نشستیم و این گپ‌وگفت، ناب‌ترین لحظه‌های مردی را به تصویر می‌کشد که در دوران نبود تکنولوژی و شبکه‌های اجتماعی و تلگرام و واتساپ، بدون شک نقش تاثیرگذاری را در حفظ ارتباطات بین مردم ایفا کرد.

**نامه‌های بدون پاکت بدترین نامه‌ها هستند**

پستیچی‌ها کارشان در خیابان است و در سرما و گرما باید نامه‌هایشان را به دست مردم برسانند و البته اینکه چرا پستیچی‌ها به جای یک خودروی راحت باید موتور سیکلت داشته باشند هم خودش جای سوال دارد. برای شما کار کردن و نشستن پشت موتور در تابستان هاسخت‌تر بود یا زمستان‌ها؟  
 راستش تابستان‌ها خیلی بهتر بود. زمستان به خاطر سرما و یخبندان در کف خیابان‌ها خطر تصادف هم ما را تهدید می‌کرد. یادم است در یکی از زمستان‌ها وقتی در راه محل کارم بودم، موتورم روی برف لیز خورد و با شدت به زمین کوبیده شدم. ۶ روز هم بی‌هوش بودم. راستش اصلا همین اتفاق و روزهای سختی که در دوران نقاهتم گذراندم، باعث شد تا طبع شعر بگیرم و شعر بسرایم.

بدترین نامه‌هایی که رساندید، کدام نامه‌ها بودند؟ مثلا نامه‌هایی مثل اخطار بانکی یا پرداخت قسط...

راستش در آخر زمان خدمت نامه‌های دادگستری را می‌بردیم. متأسفانه این نامه‌ها در داخل پاکت گذاشته نمی‌شوند، در حالی که حکم دادگاه روی آنها نوشته شده و راز زندگی و آبروی خیلی از مردم است. یادم است که یک‌بار یکی از همین نامه‌ها را بدون پاکت به من دادند و ناگهان چشمم به حکم روی آن افتاد و خیلی ناراحت شدم. رنگ در خانه را زدم ولی کسی در راباز نکرد، روز بعد دوباره رفته ولی کسی در راباز نکرد ما هم یک قانونی داشتیم که اگر ۳ بار نامه‌ای می‌بردیم و در خانه راباز نمی‌کردند، باید نامه را می‌انداختیم داخل خانه. وقتی برای روز سوم رفته و کسی در راباز نکرد، تصمیم گرفتم نامه را پیش خودم نگه دارم تا زمانی که بتوانم به دست یکی از اهالی خانه برسانم. راستش حکم بدی در نامه نوشته شده بود و چون پاکت نداشت، فکر کردم اگر در حیاط خانه بیندازم، ممکن است همسایه‌هایشان هم ببینند و آبرویشان برود. به هر حال سرآخر بعد از چندبار رفتن به این خانه توانستم نامه را به دست گیرنده‌نامه بدهم. این موضوع واقعا یکی از ایرادات بزرگ نامه‌های دادگستری بود که فکر می‌کنم هنوز هم بدون پاکت به در خانه‌های رود و آبروی مردم را به خطر می‌اندازد.

زمان قدیم رسم بود که وقتی پسر و دختری به اصطلاح خاطر یکدیگر را می‌خواستند و عاشق هم می‌شدند، برای هم نامه می‌نوشتند. تا به حال نامه‌های عاشق و معشوق‌ها به دست تان رسیده‌بود؟

یادم است نامه‌ای را می‌بردیم که روی آن نوشته شده بود: «نامه‌بر گز نامه را بردی، زبانی هم بگو، نامه را آهسته بکنال در آن بیچیدم.» (می‌خندد) این نامه یک عاشق بود که برای معشوقش نوشته بود. برای همین وقتی نامه را به دست گیرنده دادم، زبانی هم این شعر را به سفارش فرستنده برایش خواندم (می‌خندد)

خانواده‌هایشان می‌رسانید. از آن روزها بگوئید.  
 راستش رساندن نامه رزمنده‌هایی که به جبهه جنگ رفته بودند جزو بهترین دوران کاری‌ام بود. بگذارید جواب این سوال را با چند بیت شعری که در وصف حال آن روزهایم سروده‌ام، بگویم:

یاد آن دوران دل‌م را کرده تنگ / نامه‌می‌بردیم در دوران جنگ  
 بین پست و جبهه‌های پیوند بود / پستیچی یک هدیه خرسند بود  
 نامه رزمندگان قهرمان / در وجود ما فزون می‌کرد توان  
 نامه‌می‌بردیم بهر مداران / مداران قهرمان در آن زمان  
 خط مردان خدادر نامه بود / اچ‌خدا، با نامه‌های بیگانه بود  
 پیک شادی بودیم اندر روزگار / می‌کنیم در کار خود ما افتخار  
 پیش آمده بود که نامه‌ای ببرید که خبر تلخی در آن نوشته شده باشد؟

راستش در سال‌های جنگ خانواده‌ای را می‌شناختم که پسرشان در ۱۶ سالگی به جبهه رفت و بعد از مدتی خبری از او نشد. مادرش همیشه چشم انتظار خبری از پسرش بود، خیلی وقت‌ها که صدای موتورم را در کوچه می‌شنید از خانه‌شان بیرون می‌آمد و منتظر بود تا نامه یا خبری از طرف پسرش آورده باشم. به هر حال این خانواده به صلیب سرخ هم فرستاده بودند و دنبال این بودند تا این سازمان خبری از پسرشان بدهد. از آنجایی که نامه‌هایی که از طرف آسرا به پستخانه می‌آمد، مهر صلیب سرخ و هلال احمر داشتند یک روز نزدیک عید نوروز دیدم نامه‌ای با مهر صلیب سرخ برای این خانواده آمده است. بلافاصله نامه را برداشتم و سوار موتورم شدم، وقتی رسیدم و زنگ خانه‌شان را زدم مادرش در راباز کرد. به او گفتم شما اسیر دارید؟ حال این زن دگرگون شد، پر پر می‌زد و اشک ریزان گفت باز کن پاکت نامه بچم را! نامه را باز کردم و شوکه شدم داخل پاکت نامه بن خرید خواربار بود که هلال احمر به خاطر عید برای آنها فرستاده بود و من به اشتباه چون مهر هلال احمر داشت فکر کردم نامه‌ای از طرف پسرش است. کاش خبری از پسرش به او می‌دادم.

دلخوشی‌های یک پستیچی که در سرما و گرما باید راهی خیابان‌ها شود و خبرهای خوب یا حتی بد را به دست مردم برساند، چیست؟

راستش تحصیلات من سیکل بود، اما تمام این ۲۸ سالگی که به عنوان پستیچی کار می‌کردم، احساس می‌کنم در بین مردم درس خواندم. دانشگاهی که من در آن درس خواندم مردم بودند که از آنها زندگی‌هاشان زیاد آموختم. چون به هر حال محرم زندگی‌هایشان شده بودم و خیلی از مردم این محله حتی مشکلاتشان را با من در میان می‌گذاشتند و پای حرف‌هایشان می‌نشستم. همین دستاوردها و تجربیات بود که توانستم کتاب بنویسم.

مرسوله‌روزنامه‌ها به جاهای مختلف می‌بردم.  
 ضرب‌المثلی می‌گویند: «کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد» یک پستیچی خودش اهل نوشتن نامه برای خانه و خانواده خودش بوده؟

بله اوایل که به تهران آمده بودم و خانواده‌ام در شهرستان بودند نامه می‌نوشتیم، اما کم‌کم تلفن جای نامه‌نوشتن را گرفت و من هم دیگر نامه‌نوشتن (می‌خندد). اما اهل نوشتن هستم، شعر می‌گفتم و خاطراتم را می‌نوشتیم و برای خودم جمع‌آوری می‌کردم و تالان هم ۶ جلد کتاب چاپ کرده‌ام.  
 شما به عنوان یکی از قدیمی‌ترین پستیچی‌های تهران قطعا روزهای سخت ۸ سال جنگ تحمیلی را به یاد دارید. روزهایی که باید نامه‌های تلخ و شیرین رزمنده‌ها و حتی اسیران را به دست

**شعری که نعمت‌الله پاکدامن در وصف شغلش سروده است**

بسی نامه بردم در آن سال‌ها  
 چه خوشحال گشتم ز خوشحال‌ها  
 کیوتر نبودم ولی پر زدم  
 چه جان‌ها که بر جان دلبر زدم  
 پیامی چو پر دم سوی مادری  
 برون رفت از قلب او هم غمی  
 به من گفت ایزدنگهدار تو  
 خدا هست راضی از این کار تو  
 به فصل زمستان در آن سوز برف  
 درون رفت من کب به گودال ژرف  
 سیه‌موی بودم در آن روزگار  
 سفیدروی هستم، نیم‌شرمسار  
 چوسی سال در پست در جازدم  
 موتور یا دوچرخه بس با زدم  
 بخود بنگرم من چو در روزگار  
 به کار خودم می‌کنم افتخار



آقای پاکدامن چندسال پستیچی بودید؟  
 حدود ۳۰ سال نامه‌رسان بودم. یک دوره‌ای از کارم قبل از انقلاب بود و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم همین کار را داشتم تا سال ۸۱ که بازنشسته شدم.

آن موقع‌ها پستیچی‌ها دوچرخه‌داشتند یا موتور؟  
 موتور گازی و دنده‌ای داشتیم. اداره پست به آنهایی که گواهینامه موتور سیکلت داشتند موتور دنده‌ای می‌داد و پستیچی‌هایی هم که گواهینامه نداشتند با موتور گازی تردد می‌کردند. من هم چون گواهینامه گرفته بودم یک موتور دنده‌ای داشتم و با آن نامه‌ها را به دست صاحبانش می‌رساندم.

شما پستیچی کدام محله‌های تهران بودید؟  
 محله‌های نواب، سلسبیل و خوش.

خودتان هم ساکن این محله‌ها بودید؟  
 نه، خانه مادر افسریه تهران بود و من هر روز برای رفتن به محل کار مسافت زیادی را طی می‌کردم.

مردم این محله‌ها شما را به عنوان «آقای پستیچی» می‌شناختند؟  
 بله به هر حال ۲۸ سال پستیچی محله‌شان بودم. مثلاً از زمانی که کودکی به دنیا می‌آمد و شناسنامه‌اش را با پست در خانه‌اش می‌برد تا زمانی که سر باز می‌شد یا نامه‌ای از دانشگاهش ارسال می‌شد را دیده‌ام.

زمان قدیم که هنوز کد پستی وجود نداشت، پیدا کردن آدرس خانه‌ها سخت نبود؟  
 سخت بود. اوایل خیلی راحت آدرس خانه‌ها را پیدا نمی‌کردم ولی کم‌کم که با محله‌ها آشنا شدم پیدا کردن آدرس هم راحت‌تر شد.

قصه زندگی روزمره یک پستیچی چه شکلی است؟  
 خوب ماصبح‌ها باید اول به اداره پست می‌رفتم و نامه‌های محله خودمان را سوا می‌کردیم و در خورجین موتور می‌گذاشتیم و بعد راه می‌افتادیم و نامه‌ها را می‌رساندیم تا زمانی که پاکت نامه‌ها تمام شود بتوانیم به خانه‌مان برگردیم.

آن زمانی که نامه نوشتن و نامه‌نگاری مذبود و نامه یک وسیله ارتباطی بین مردم تلقی می‌شد، حدوداً روزی چند نامه برای رساندن داشتید؟  
 آن موقع‌ها حدوداً روزی ۲۵۰ تا ۳۰۰ نامه،

**ساواکی‌ها نامه‌های خارج از کشور را باز می‌کردند**

کشور دارید، قبل از اینکه به دست گیرنده برسانید، باید به من تحویل دهید و بعد این نامه را برسانید. البته خوشحالم من تا آنجایی که وظیفه داشتم، توانستم مامور ساواک را دور بزنم (می‌خندد)  
 چکار کردید؟

یکی از ساکنان محله‌ای که من نامه‌هایشان را می‌بردیم، پسرش را به آلمان فرستاده بود و او هم هر از گاهی برای پدر و مادرش نامه می‌فرستاد. وقتی متوجه شدم مامور ساواک نامه‌های خارج از کشور را باز می‌کند و می‌خواند، تصمیم گرفتم که یواشکی به این خانواده اطلاع دهم تا وقتی نامه‌ای می‌نویسند یا برای شان می‌آید، مواظب باشند. وقتی که انقلاب اسلامی پیروز شد، به آنها موضوع را واضح توضیح دادم و گفتم دیگر این ماموران از اداره رفته‌اند و نگران نباشید و اتفاقاً این آقا هم گفت من همان موقع پیام‌تان را گرفتم و تشکر کرد. به هر حال من محرم مردم بودم و بین آنها زندگی می‌کردم. حقوق اداره چیزی نبود که ما را قانع کند و فقط همین که مردم از ما راضی بودند، به من انگیزه کار کردن می‌داد.

راز دل‌شان را با من در میان می‌گذاشتند و درد دل می‌کردند. یادم است در دهه ۵۰ و ۶۰ در خیلی از پاکت‌های نامه که از خارج کشور ارسال می‌شد، فرستنده دلار را هم به همراه نامه برای خانواده‌اش می‌فرستاد. ما پستیچی‌ها می‌دانستیم که داخل این پاکت‌ها پول و دلار است اما هرگز حتی برای یک ثانیه هم وسوسه‌نشدیم.

شنیده‌ام که قبل از انقلاب، ساواک از طریق پست تفتیش عقاید می‌کرد و در آنها قبل از رساندن نامه‌ها به دست گیرنده آنها را باز می‌کرد تا ببیند چه چیزی در آنها نوشته شده است. شما هم با این موضوع برخورد داشتید؟

بله، در اداره ما هم یکی از ماموران ساواک را گذاشته بودند و بیشتر هم توجه‌شان به نامه‌هایی بود که از خارج از کشور فرستاده می‌شد. مثلاً فرزند یا پدری که برای کار و تحصیل به یک کشور خارجی رفته بود و برای خانواده‌اش در ایران نامه می‌نوشت، برای آنها اهمیت زیادی داشت که در این نامه‌ها چه چیزی نوشته می‌شود! این ساواکی هم در اداره پست به ما گفته بود که وقتی نامه‌های خارج از

اولین حقوقی که به عنوان یک پستیچی می‌گرفتید، چقدر بود؟  
 حقوقم ۹۰ تومان بود البته به این دلیل که گواهینامه موتور سیکلت داشتم، بیشتر از پستیچی‌هایی که گواهینامه نداشتند، حقوق می‌گرفتم.

از درآمدتان راضی بودید؟  
 راستش آن زمان به نسبت خرج و مخارج زندگی حقوق خوبی بود. یادم است که اجاره‌خانه‌ام ۲۵ هزار تومان بود و به هر حال از حقوقم ۶۵ هزار تومان برای هزینه‌های زندگی باقی می‌ماند. این نسبت‌ها امروز بین حقوق یک کارمند با هزینه‌های اجاره‌خانه و خرج و مخارج دیگر زندگی‌اش کمتر شده اما آن زمان حقوق مان نسبت به هزینه‌ها متناسب بود.

وقتی نامه‌ها را می‌بردید، کنجکاو نبودید که بدانید داخل پاکت چه مطلبی نوشته شده؟

هر گز، من راز مردم بودم و نیازی هم به این کار نبود، چون خیلی‌هایشان وقتی من را می‌دیدند،



عکس‌ها: مهدی حسینی / شهر وند